

زہرا دھقانپور

می دانی کہ نمی دانی

مجموعہ داستان

ویراستار: ندا ترابی (لکا)



سرشناسه : دهقانپور، زهرا، ۱۳۶۵
عنوان و نام پدیدآور : می‌دانی که می‌دانی : مجموعه داستان / زهرا دهقانپور؛ ویراستار ندا ترابی (لکا)
مشخصات نشر : تهران : انتشارات ویکتور هوگو، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری : ۱۱۴ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۹۷-۵۷-۱
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : داستان‌های کوتاه فارسی - قرن ۱۴
Short stories, Persian -- 20th century
شناسه افزوده : ترابی، ندا، ۱۳۶۸ - ویراستار
رده بندی کنگره : PIR۸۳۴۳
رده بندی دیویی : ۸۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۴۵۸۳۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا



انتشارات ویکتور هوگو

تهرانپارس - چهارراه تیرانداز - پلاک ۱۱۶ : تلفن : ۷۷۷۰۵۹۴۲

www.victorhugopub.com

instagram : amozesh_dastannevisi_hugo

info@victorhugopub.com

می دانی که نمی دانی

نویسنده : زهرا دهقانپور

ویراستار : ندا ترابی (لکا)

نوبت چاپ : اول ۱۴۰۰

چاپ و صحافی : گاندی

تیراژ : ۱۰۰ نسخه

صفحه آرایشی و طراحی جلد : گروه هنری هوگو

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۹۷-۵۷-۱

« حق چاپ برای نشر ویکتور هوگو محفوظ است. »

قیمت : ۴۵۰۰۰ تومان

فروش اینترنتی : ketabweb.com

ghasedakapp.ir

taaghche.com

فهرست داستان ها

۱۰	الهه ناز
۱۷	عشق کور
۲۸	طبيب دل
۳۶	خیاط خانه
۴۵	آلبوم تجربه ها
۵۳	کلاغ
۶۵	آتش افروز
۷۴	راز نیما
۸۲	چشمهایش
۹۰	که عشق آسان نمود اول
۹۹	راننده تاکسی
۱۰۸	انتخاب هوشمندانه

سخن نویسنده

چندی پیش برای دیدار و گذراندن اوقات خوش به خانه یکی از دوستانم دعوت شدم. جمعی دوستانه بود و به گفتگو مشغول بودیم که زنگ خانه آنها به صدا درآمد. گویا دختر خاله دوستم هم برای دیدنی به خانه او آمده بود و به جمع ما ملحق شد.

دقایقی از نشست و صحبت با او نگذشته بود که شروع به سرفه های ممتد کرد. با وجود رعایت همه اصول^۱ به خاطر ادامه دار بودن سرفه هایش دل باخته بودم و سعی داشتم هرچه دورتر از او بنشینم. نیم ساعتی نگذشت که به ناچار جمع آنها را با آوردن بهانه ای ترک کردم. این جا دیگر بحث سلامتی ام بود و آن را با هیچ چیز عوض نمی کردم.

به خانه آمدم و ساعتی نگذشته احساس سوزش در گلو و سردرد کردم. حتی نیم سرفه هایی به علائم مزبور اضافه شد و با ناراحتی و عصبانیت از انجام چنین دیداری، ناراحت و نگران به دنبال احساس ضعف به تختخواب پناه بردم و خود را قرنطینه و نزدیکان را به دوری از خودم سفارش دادم.

احساس بدی بود و منتظر پیشرفت بیماری ام بودم و به خاطر چنین بی مبالاتی از دوستم و دختر خاله اش مکدر بودم. بهتر دیدم حداقل با تماسی او را از عارضه این اقدامش نسبت به خودم آگاه کنم.

تلفن را برداشتم و بعد از سلام و احوال پرسی از باب گلایه با ناراحتی گفتم: «ان مهمانی برای من ثمره ای جز بیماری نداشت».

او از شنیدن حرفم ناراحت و جویای دلیل آن شد. سرفه های دختر خاله اش

را به او تذکر و دلیل بیماری ام را واگیری از او نام بردم.
دوستم مکثی کوتاه کرد و گفت: دختر خاله من، سالهاست از بیماری آسم
رنج می برد و دلیل سرفه های ممتدش آسم بوده نه بیماری مورد نظر تو.
با شنیدن این حرف جا خوردم و بعد از عذرخواهی و قطع تلفن، ضعف و
گلو دردم رو به افول گذاشت و با احساس داشتن سلامتی، قرنطینه را رها و به
زندگی عادی بازگشتم.

ماحصل چنین ماجرایی برای من آن شد که اگر از بیماری دختر خاله
دوستم آگاه بودم هرگز احساس بیماری در من شکل نمی گرفت و یا حداقل
اگر آن زمان می دانستم که علت سرفه های او را نمی دانم و می دانستم که
نمی دانم، با چنین قضیه ای جور دیگری برخورد می نمودم. در واقع توهم دانایی
از علت سرفه، مرا بیمار کرد.

زندگی سرشار از چنین ماجراهایی است و ما هر روز با حدس و گمان
ندانسته هایمان را دانسته فرض می کنیم و این در حالی است که اگر
می دانستیم که نمی دانیم، در بسیاری از مواقع نحوه برخورد با مسائل زندگی را
بهتر و آگاهانه تر انتخاب می کردیم.

مجموعه پیش رو شامل داستان هایی است که گرفتاری هایمان را به دلیل
توهم دانایی نمایش می دهد. امیدوارم توانسته باشم گامی کوچک در نشان
دادن ندانسته هایمان برداشته باشم.

زهرا دهقانپور

۱۴۰۰/۱۱/۶